



تحلیل معنایی حدیث «امرنا صعب و مستصعب»

سیدمحمد مرتضوی^۱، مهدی حسن‌زاده^{۲*}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰

چکیده

در اندیشه شیعه، امام جانشین پیامبر(ص) می‌باشد و دارای کمالات و فضائل است که او را از بقیه مردم متمایز می‌نماید که در مواردی فهم آن برای توده‌ی مردم دشوار است؛ از جمله روایاتی که این واقعیت را بیان می‌نماید کلام امیرمؤمنان علی(ع) در نهج‌البلاغه است که می‌فرماید: «ان امرنا صعب مستصعب». در این که مقصود از این جمله چیست اختلاف‌نظر وجود دارد؛ عده‌ای آن را به احادیثی تفسیر کرده‌اند که دارای بطون می‌باشد و گروهی آن را به روایاتی که کمالات ائمه را بیان کرده‌اند و برخی نیز به ولایت ائمه: تفسیر کرده‌اند. این مقاله با تحقیق و بررسی روایات مشابه که جانشین این واژه با عبارت‌های مختلف مثل «ان حدیثنا صعب مستصعب»، «علم العلماء صعب و مستصعب»، «اقامه‌ی ولایتی صعب مستصعب» و... بیان شده است و با توجه به معناشناسی واژگان به کار رفته در روایات، به این نتیجه رسیده است که مقصود از امرنا، ولایت ائمه: می‌باشد که دارای مراتب بسیاری است و برای توده‌ی مردم قابل‌تحمل نیست و اگر در روایتی این مسأله به حدیث یا خبر نسبت داده شده است به این اعتبار است که این روایات مراتب ولایت ائمه: را بیان می‌نماید که مستندات آن را در مقاله باید جستجو کرد.

کلیدواژه‌ها: نهج‌البلاغه، امرنا، حدیثنا، خبرنا، حدیث آل محمد، صعب، مستصعب و معناشناسی

۱. دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشجوی دکتری مدرسی معارف/ مبانی نظری دانشگاه فردوسی مشهد

*: نویسنده مسئول

مقدمه

برخی روایات و احادیث به ظاهر مختلف در منابع حدیثی، وجود دارد که معنایی واحد، با تعبیر گوناگون و توسط افراد مختلف نقل شده و حتی ممکن است یک نقل با نقل دیگر از لحاظ اضافات و یا کم بودن الفاظ، تفاوت داشته باشد. حدیث پژوهی که دست‌یابی به مراد جدی متکلم منظور اوست در مواجهه با حدیث، باید علاوه بر بررسی سند به شیوه مرسوم و دقت بر مفردات حدیث به دنبال جمع‌آوری احادیث دیگری باشد که به نحوی با حدیث مورد پژوهش، ارتباط داشته باشد؛ چراکه در فرایند نقل حدیث (که نوعاً نقل به معنا شده)، بسیار اتفاق می‌افتاده که مطلبی به دلیل وجود قرینه در نزد راوی، از روایت حذف شده ولی راوی دیگر همان قرینه را ذکر کرده، پس جمع‌آوری و توجه به این‌گونه قراین، موجب راهنمایی حدیث پژوه به دریافت معنای صحیح از روایت می‌شود و در بعضی روایات، مصادیقی از معنای مطرح شده در حدیث مورد بحث و یا معانی دیگری که گاه متضاداً به نظر می‌رسد ذکر شده که توجه به آن‌ها فهم صحیح روایت را به ارمغان می‌آورد. این روش، از گذشته در نزد فقیهان و محدثان شیعه وجود داشته و ایشان صرفاً با نظر به یک روایت، حکم به مضمون آن نمی‌کرده‌اند، بلکه با تشکیل خانواده حدیث که همان نقل‌های مختلف روایت است و با در نظر گرفتن مجموع روایات، معنای صحیح را از حدیث کشف و طبق آن حکم می‌کرده‌اند. اما در زمان متأخر این نکته بالأخص در مورد روایات غیر فقهی، مغفول مانده است. به طوری که بسیار مشاهده می‌شود که شخصی فقط با دیدن یک روایت و بدون در نظر گرفتن قراین متعدّد معین‌کننده معنای واقعی آن روایت، دست به ترجمه و توضیح روایت می‌زند و همین امر در برخی موارد موجب اشتباه می‌گردد.

از طرفی امروزه معناشناسی (Semantics) که دانش بررسی و مطالعه‌ی معانی است (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۲۰) و به‌طور کلی، بررسی ارتباط میان واژه و معنا را بررسی می‌کند، بی‌ارتباط با کار قدما و روش آن‌ها نیست. در معناشناسی زبانی، به دنبال کشف عملکرد ذهن در درک معنی از طریق زبان هستیم. زبان‌شناسی نوین، پژوهش پیرامون خواص مربوط به معانی را به شیوه‌های شبکه‌ای و سیستماتیک دنبال کرده و در این راه دامنه‌ی وسیعی از زبان‌ها و بیان‌ها را در نظر می‌گیرد (صفوی، ۱۳۷۷: ۳۰).

در فهم واژگان، نباید نظام‌مند بودن جهان‌بینی صاحب زبان را فراموش کرد و هر واژه را بریده از ارتباطات نهفته در این جهان‌بینی فهمید، به بیان دیگر، اگر برای واژگان یک‌زبان، نظامی قائل باشیم و چنین تصور کنیم که واژگان مجموعه‌ی منعزل و ازهم‌گسیخته نیستند و هر واژه بدون در نظر گرفتن نسبت‌هایش در نظام معنایی، معنای واقعی خود را پیدا نمی‌کند، (که این تصور ناشی از جهان‌بینی قومی است) ما نمی‌توانیم با استفاده از روش فرهنگ لغتی، برای یک واژه معنایی دقیق بیان کنیم. بلکه معنای دقیق یک واژه از نسبت‌های موجود در دستگاه معنایی به دست می‌آید. به دیگر سخن زبان بدون نسبت‌های دقیق و ارتباطات تعریف شده در جهان‌بینی، وجود ندارد (قائم‌نیا، ۱۳۸۹: ۵۳۲ و ۵۴۰-۵۴۱).

تاکنون با روش‌های مختلفی از روش‌های تفسیری و شرح احادیث درباره‌ی این‌گونه احادیث، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. در این نوشتار بر آنیم که از روش معناشناختی استفاده و با توجه به دو

مبنای مهم یعنی توجه به بافت زبانی (linguistic context) یا همان سیاقی و بافت موقعیتی (context of situation) یا همان جغرافیای نزول آیه (که در این مقال صدور روایت است)، روش قابل توجهی را در فهم حدیث ارائه کنیم که این روش وجه تمایز این پژوهش با پژوهش‌های مشابه در این زمینه است و مراحل این روش عبارت است از:

الف. فهم ابتدایی کلمه؛

ب. تعریف بافتی یا متنی که در آن معنای دقیق واژه از روی بافت و از راه توصیف لفظی روشن شود؛

ج. یافتن کلمات مترادف نسبی واژه در متن و تلاش در جهت فهم مؤلفه‌های معنایی؛

د. ترسیم و کشف میدان معناشناسی یا حوزه‌ی معنایی (مجموعه‌ای از روابط معنایی طرح دار) یعنی پهنه‌ها یا بخش‌هایی که از پیوستگی و ارتباطات گوناگون که کلمات در میان آن‌ها حاصل می‌آید؛

ه. فهم معنای واژه از واژگان جانشین، هم‌نشین و متقابل (پاکتچی، ۱۳۸۹: ۱۲۱ و ۱۲۲).

بهترین راه حل برای روشن ساختن معنای یک واژه، فراهم آوردن و مقایسه کردن همه‌ی اصطلاحات مشابه، معادل و متضاد (متقابل) است: گاهی مفاهیم و یا گزاره‌های موجود در متن، معانی یکدیگر را روشن می‌کنند. گاهی هم یکی از آن‌ها قیده‌های معنای دیگری را روشن می‌سازد. این قبیل روابط «روابط معنایی» نام دارند. این روابط گاهی رابطه‌ی هم‌نشینی (syntagmatic) و گاهی رابطه‌ی جانشینی (paradigmatic) دارند. ایزوتسو تمایز میان روابط هم‌نشینی و جانشینی را در معناشناسی قرآن به کار گرفت (ایزوتسو، ۱۳۶۱). توجه به روابط درون نصی، مفسر را با امکانات و قابلیت‌های معنایی بی‌شماری روبه‌رو می‌کند. روابط جانشینی و هم‌نشینی یک واژه با واژه‌های دیگر و تقابل‌های درون نص، سلسله‌ای از معادلات معنایی را فراهم می‌آورد. یکی از ویژگی‌های معنایی قرآن وجود این معادلات معنایی مختلف است (قائم‌نیا ۱۳۸۹: ۲۳۳-۲۲۴). در این نوشتار تلاش می‌شود روابط معنایی «إِنَّ أَمْرًا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» با احادیث مرتبط در گروهی از روایات موجود در منابع حدیثی شیعه که در آن‌ها بیان شده که «امر، علم یا احادیث ائمه، صعب و مستصعب است» تا حد امکان روشن شود. در این جا، ضمن بررسی طرق مختلف نقل این روایات و تشکیل خانواده حدیث و اشاره به برخی از نظرات شارحان، سعی خواهد شد تا با استفاده از قرائن درون‌متنی و برون حدیثی، مراد صحیح از این روایات بیان شود.

طرح مسأله

در اندیشه شیعه، امام جانشین پیامبر (ص) و دارای کمالات و فضائلی است که ایشان را از بقیه مردم متمایز می‌نماید. این کمالات و فضائل در روایات با عبارات گوناگونی بیان شده است که در مواردی فهم آن را دشوار می‌نماید. از آن جمله روایت «ان امرنا صعب مستصعب» می‌باشد که در نهج البلاغه بیان شده است. در این که مقصود از این عبارت چیست اختلاف نظر وجود دارد؛ عده‌ای مقصود از امر را روایات صادره می‌دانند در نتیجه برای روایات بطونی قائل شده‌اند که فهم آن‌ها برای توده‌ی مردم دشوار است

مؤمن گیلانی، بی تا، ۲: ۱۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۴: ۳۱۳) و عده‌ای مقصود از امر را روایاتی می‌دانند که کمالات ائمه: را بیان می‌نماید که فهم آن برای توده‌ی مردم دشوار می‌باشد (مجلسی، بی تا، ۳: ۹۸) و گروهی مقصود از امر را ولایت ائمه: می‌دانند که قبول آن برای مردم دشوار می‌باشد (فیض، ۱۴۰۶، ۳: ۶۴۵؛ مازندرانی، ۱۳۴۲، ۷: ۴-۲). سؤال اساسی این مقاله این است که با توجه به روایات دیگر که عبارت «صعب مستصعب» درباره‌ی حدیث، خبر، امر، علم علماء و... آمده است، چگونه می‌توان آن را به شکل صحیحی تفسیر کرد؟

متن حدیث

حضرت امیر(ع) در ضمن خطبه‌ای این چنین می‌فرمایند:

«فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ؛ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَفَقُّوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ وَالْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَمُعْلِنِهَا.

لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ، فَمَنْ عَرَفَهَا وَأَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَلَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَوَعَاها قَلْبُهُ.

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. وَلَا يَبْعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَأَخْلَامٌ رَزِينَةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مَنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةً تَطَّأُ فِي خَطَامِهَا وَتَذْهَبُ بِأَخْلَامِ قَوْمِهَا» (سید رضی: ۲۸۲).

ترجمه

«یک نوع از ایمان، ایمانی است مستقر که در عمق دل‌ها ثابت و برقرار می‌باشد، نوع دیگر ایمانی است که به صورت عاریه تا موقع معینی میان دل‌ها و سینه‌ها در نوسان است. پس هرگاه که انگیزه بیزاری از کسی برای شما پدید آید وی را مهلت دهید تا موقعی که مرگش فرا رسد، زیرا ساعت مرگ بیزاری واقع می‌شود.

و هجرت نیز بر همان وصف نخستین خود باقی است. خداوند به مردم روی زمین چه آنان که ایمان خود را پنهان دارند چه آن‌ها که آشکار کنند، نیازی ندارد. عنوان هجرت را روی کسی نمی‌توان گذارد، جز آن‌که حجت خدا را در روی زمین بشناسد؛ پس هر که او را شناخته به وجود وی اقرار داشته باشد هجرت کننده است و کسی را که حجت بر او تمام شده به گوشش شنیده و بر دلش نشسته است، نمی‌توان مستضعف به حساب آورد.

همانا شناختن امر ما، کار بسیار دشواری است و به جز بنده مؤمن که خداوند قلبش را به ایمان آزموده است، آن را نپذیرد و احادیث ما را جز سینه‌ها و حافظه‌های امانت‌پذیر و عقل‌های سالم نگهداری نمی‌کنند.

ای مردم پیش از آن که فتنه و فساد پای بگیرد و مهار خود را لگدمال کند و خردها را دگرگون کند و پیش از آن که مرا در میان خودتان نبینید، آنچه می‌خواهید از من بپرسید چراکه من به راه‌های آسمانی از راه‌های زمین آشناترم» (انصاری: ۲۸۱).

پیشینه‌ی حدیث

خطبه یا جمله مذکور، در برخی مجامع روایی قبل از نهج البلاغه آمده است که برخی از آن‌ها از شیعه و برخی دیگر از اهل سنت می‌باشد. همچنین در کتب روایی بعد از نهج البلاغه هم ذکر شده است. از شیعه کسانی که این روایت را نقل کرده و کتب ایشان حاوی آن است، به‌قرار زیر است:

۱. مسعدة بن صدقه (از اصحاب امام علی(ع)); کتاب خطب امیر المؤمنین(ع).
۲. صفار قمی (متوفای ۲۹۰ ق); بصائر الدرجات: ۲۶.
۳. عده‌ای از علما (قرن ۳); الأصول الستة عشر: ۲۲۳.
۴. فرات بن ابراهیم کوفی (متوفای ۳۰۷ ق); تفسیر: ۹.
۵. شیخ صدوق (متوفای ۳۸۰ ق); توحید، طبق نقل وسائل، ۱۰: ۹۸؛ عیون الاخبار، ۱: ۱۶۴؛ خصال، ۲: ۶۲۴ معانی الاخبار: ۴۰۷؛ آمالی: ۴.
۶. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق); مجالس: ۲۰۶؛ اختصاص: ۱۵۷؛ ارشاد: ۳۰.
۷. قطب‌الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ ق); الخرائج و الجرائح، ۲: ۷۹۴.
۸. آمدی (متوفای ۵۸۸ ق); غررالحکم: ۸۰.
۹. طبرسی (متوفای ۵۸۸ ق); احتجاج: ۱۲۸.
۱۰. اربلی (متوفای ۶۸۷ ق); کشف الغمة، ۱: ۱۵۴.
۱۱. طبری، محب‌الدین (متوفای ۶۹۴ ق); ریاض النضرة، ۱: ۱۹۸ و ۲: ۲۱۰.
۱۲. دیلمی (متوفای ۷۷۱ ق); ارشاد القلوب: ۳۷۴.
۱۳. مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ق); بحارالانوار ۲: ۱۸۳ و ۱۸۵؛ ۷: ۱۲۷؛ ۱۰: ۱۲۵؛ ۹۷: ۸۹ و از اهل سنت نیز افرادی که این جمله حضرت را نقل کرده‌اند عبارت‌اند از:
۱۴. ابن عبد البر (متوفای ۳۳۸ ق); جامع بیان العلم و فضله، ۱: ۱۱۴.
۱۵. حاکم (متوفای ۴۰۵ ق); مستدرک، ۲: ۴۶۶.
۱۶. ثعالبی (متوفای ۴۲۹ ق); ایجاز و اعجاز: ۳۲.
۱۷. ابن عساکر (متوفای ۵۷۳ ق); تاریخ دمشق، ۳: ۲۰؛ ۱۷: ۹ و ۳۸: ۸۵.

۱۸. عسقلانی، ابن حجر (متوفای ۸۵۲ ق)؛ الاصابه، ۲: ۵۰۹؛ فتح الباری، ۱۰: ۲۲۱.
۱۹. سیوطی (متوفای ۹۱۱ ق)؛ تاریخ الخلفاء: ۱۲۴.
۲۰. زینی دحلان، سیداحمد؛ فتوحات مکیه، ۲: ۳۳۷.
۲۱. قندوزی (متوفای ۱۲۷۰ ق)؛ ینابیع الموده: ۲۲۴.
۲۲. متقی هندی؛ کنز العمال ۱: ۲۵۴.
- همچنین این خطبه را ثعالبی در کتاب الایجاز و الاعجاز با اختلافاتی نسبت به نقل سید رضی آورده (دستی، ۱۷۰) و ابن ابی‌الحدید به سبب این قول حضرت «إن أمرنا صعب مستصعب...» إلخ، می‌گوید: این کلامی است که حضرت بارها فرموده‌اند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق، ۶: ۱۲۹ و ۱۳: ۱۰۱). تا جایی که عده-ای این احادیث را مستفیضه می‌دانند (نوری، ۱۳۶۹: ۲۲۸؛ هاشمی، ۱۴۲۲، ۵۳).

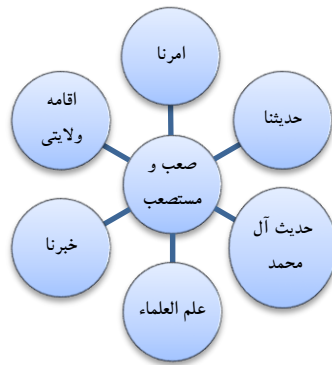
نقل‌های مختلف حدیث صعب و مستصعب

این روایت و هم‌خانواده‌های آن با تعابیر و مضامین مختلفی نقل شده است که می‌توان آن‌ها را به سه شیوه اساسی تقسیم کرد:

الف. بر اساس عبارات اول روایات

۱. «إِنَّ أَمْرَنَا؛ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ قطعاً امر ما دشوار است (عده‌ای از علماء، ۱۳۶۳: ۶۵؛ صفارقمی ۱، ۱۴۰۴: ۲۶؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲، ۶۲۴؛ و ۱۴۰۳: ۴۰۷؛ شریف رضی، ۱۴۱۴: ۲۸۰).
۲. «إِنَّ حَدِيثَنَا؛ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ قطعاً حدیث ما دشوار است (عده‌ای از علماء، ۱۳۶۳: ۶۱ و ۲۱۵ و ۳۸۴؛ حمیری، ۱۴۱۳: ۲۱؛ صفارقمی، ۱۴۰۴: ۲۱؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۰۱؛ ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۴؛ و ۱۳۶۲ ش، ۱: ۲۰۸؛ و ۱۴۰۳ ق: ۱۸۹).
۳. «إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ قطعاً حدیث آل محمد دشوار است (صفارقمی ۱، ۱۴۰۴: ۲۱؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۰۱؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۱۱۴).
۴. «إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ؛ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ قطعاً علم علماء دشوار است (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۰۱).
۵. «إِنَّ خَيْرَنَا؛ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵، ۱: ۲۱۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ۴: ۲۰۶).
۶. «إِقَامَةُ وَلَايَتِي؛ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» (علوی، ۱۴۲۸: ۶۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۲۶).

۱. شماره‌های ۱، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷. به نقل از روش‌های تحقیق در اسناد و مدارک نهج‌البلاغه، دستی، صفحه‌ی ۱۷۰، نشر امام علی، چاپ اول، ۱۳۶۸، قم می‌باشد.



ب. بر اساس ادامه عبارت اول

۱. «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ»؛ قطعاً امر ما دشوار است، آن را تحمل نمی‌کند مگر کسی که در ایمان قلبش ثابت شده باشد (صفارقمی، ۱۴۰۴، ۱: ۲۷).
۲. «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُشْرِقَةٌ وَ قُلُوبٌ مُنِيرَةٌ وَ أَفئِدَةٌ سَلِيمَةٌ وَ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَخَذَ عَلَيَّ شَيْعَتِنَا الْإِيمَانِ»؛ قطعاً امر ما دشوار است، آن را تحمل نمی‌کند مگر صدور و قلوب نورانی و قلوب سلیم و دارای اخلاق حسنه، چون خداوند از شیعیان ما عهد و پیمان گرفته است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۲۱۰).
۳. «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ، لَا يُعْرَبُ بِأَمْرِنَا إِلَّا نَبِيُّ مُرْسَلٍ، أَوْ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ قطعاً امر ما بر کافرین دشوار است، به امر ما اقرار نمی‌کند مگر نبی مرسل، ملک مقرب یا عبد مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده است (عده‌ای از علماء، ۱۳۶۳: ۶۵؛ صفارقمی، ۱: ۲۷).
۴. «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ قطعاً امر ما دشوار است، آن را تحمل نمی‌کند مگر ملک مقرب، نبی مرسل، یا عبد مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده است. (صفارقمی، ۱: ۲۶؛ ابن بابویه، الخصال، ۲: ۶۲۴).
۵. «إِنَّ أَمْرَنَا هَذَا؛ لَا يَعْرِفُهُ وَ لَا يُقَرِّبُهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُصْطَفَى أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ قطعاً این امر ما را نمی‌شناسد و اقرار به آن نمی‌کند مگر سه دسته: ملک مقرب، نبی برگزیده یا عبد مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده است (صفارقمی، ۱۴۰۴، ۱: ۲۷).
۶. «إِنَّ أَمْرَنَا هَذَا؛ مَسْتُورٌ مُقَنَّعٌ بِالْمِيثَاقِ، مَنْ هَتَكَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ»؛ قطعاً این امر ما پوشیده و در میثاق فرض شده، هر کس آن را مکشوف کند خدا او را ذلیل می‌کند (صفارقمی، ۱۴۰۴، ۱: ۲۷، کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۲۲۶).

۷. «إِنَّ أَمْرَنَا؛ سِرٌّ فِي سِرٍّ، وَ سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ، وَ سِرٌّ لَّا يُفِيدُهُ إِلَّا سِرٌّ، وَ سِرٌّ عَلَى سِرٍّ، وَ سِرٌّ مُقْتَعٌ بِسِرٍّ؛ قطعاً امر ما سِرِّ است در سِرِّ و سِرِّ است پوشیده و سِرِّ است که فقط سِرِّ بودن به آن فایده می‌دهد و سِرِّ است فوق سِرِّ و سِرِّ است که در سِرِّ پوشیده است (صفارقمی، ۱۴۰۴، ۱: ۲۸).
۸. «إِنَّ أَمْرَنَا؛ هُوَ الْحَقُّ وَ حَقُّ الْحَقِّ وَ هُوَ الظَّاهِرُ وَ بَاطِنُ البَاطِنِ وَ هُوَ السَّرُّ وَ سِرُّ السَّرِّ وَ سِرُّ المُسْتَسِرِّ وَ سِرٌّ مُقْتَعٌ بِالسَّرِّ؛ قطعاً امر ماست که حق است و اصل حق است و همان است که ظاهر است و بطن باطن است و آن سر است و سر سر است و سِرِّ است که پوشیده و در سِرِّ دیگر پوشیده است (صفارقمی، ۱: ۲۹).
۹. «إِنَّ أَمْرَنَا؛ لَيْسَ بِقَوْلِهِ فَقَطُّ وَ لَكِنَّهُ بِصِيَانَتِهِ وَ كِتْمَانِهِ عَنِ غَيْرِ أَهْلِهِ؛ قطعاً امر ما فقط به قبول آن نیست بلکه به حفظ و صیانت و کتمان از غیر اهلش می‌باشد (طبری آملی، ۱۳۸۳: ۹۷).
۱۰. «أَنَّ أَمْرَنَا هَذَا؛ لَّا يُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ» (صفارقمی، ۱۴۰۴، ۱: ۲۴۳؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۲۷۵).
۱۱. «وَ اللَّهُ لَأَمْرُنَا؛ أَبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ»؛ قسم به الله که امر ما از این خورشید واضح‌تر است (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۳۶ و ۳۳۹؛ ابن بابویه، علی بن حسین، ۱۴۰۴: ۱۲۶؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۵۳؛ صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۳۴۷).
۱۲. «إِنَّ أَمْرَنَا؛ قَدْ كَانَ أَبِينًا مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ»؛ قطعاً امر ما از این خورشید واضح‌تر است (صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۶۵۰).
۱۳. «إِنَّ أَمْرَنَا؛ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»؛ قطعاً امر ما از آن چه که در آسمان‌ها و زمین است، وسیع‌تر است (عده‌ای از علماء، ۱۳۶۳: ۶۸).
- در ادامه، هر یک از این اقسام ذکر و بررسی و معنای آن ارائه خواهد شد.



توضیح شبکه معنایی

بر اساس عبارت اول روایات، می توان گفت طبق قاعده جانشینی در علم معناشناسی، «امرنا» جانشین های متعددی دارد که «حدیثنا»، «علم العلماء»، «خبرنا» و «اقامه ولایتی» از آن جمله اند و همه این ها توصیف به «ص صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» شده اند. طبق این قاعده هر کدام دیگری را معنا می کند و نهایتاً در معنای «ولایت» مشترک و متمرکز می شوند. بدین معنا حدیثنا و خبرنا، به معنای «حدیث درباره ی ما» و «خبر درباره ی ما» معنا می شود که اضافه ظرفیه است و حرف «فی» در تقدیر است. در این صورت این دو اطلاق و استعمال مترادف با «ولایت» می شود و اما «علم العلماء» یکی از شؤون اصلی امامت و ولایت و زیربنای عصمت ایشان است؛ بنابراین سبب ذکر شده و اراده مسبب شده است. اما در تقسیم بندی دوم که براساس عبارت دوم است و محور «امر» است که همان «ولایت» ائمه - اطهار است، به صورت مفهومی و سپس مصداقی معنای آن روشن شده است: در حدیث اول این قسمت

فرموده‌اند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ»؛ یعنی تحمل و پذیرش ولایت ائمه: برای کسی که ایمان در قلبش محکم و مستقر شده، میسر است. در حدیث دوم فرمودند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صِدُورٌ مُشْرِقَةٌ وَ قُلُوبٌ مُنِيرَةٌ وَ أَفئِدَةٌ سَلِيمَةٌ وَ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَخَذَ عَلَيَّ شَيْعَتَنَا الْمِيثَاقَ»؛ که «صُدُورٌ مُشْرِقَةٌ وَ قُلُوبٌ مُنِيرَةٌ وَ أَفئِدَةٌ سَلِيمَةٌ وَ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ» توضیح بیشتر همان «مَنْ كَتَبَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ» است. در روایت سوم قید «عَلَى الْكَافِرِينَ» را آورده تا با برقراری «تقابل» که یکی از قواعد معناشناسی است، بفهمانند که تحمل ولایت آل الله بر کسی که ایمان ندارد و کافر به ولایت ایشان است، صعب و مشکل است. در روایت چهارم که فرموده‌اند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ کاملاً مصادیق پذیرندگان ولایت را مشخص کرده‌اند که سه دسته هستند: ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمنی که قلبش به ایمان امتحان شده است. در روایت پنجم فرموده‌اند: «إِنَّ أَمْرَنَا هَذَا لَا يَعْرِفُهُ وَ لَا يَقْرَأُ بِهِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ مُلْكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُصْطَفًى أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ که با ذکر همان مصادیق، «لَا يَعْرِفُهُ وَ لَا يَقْرَأُ بِهِ» جانشین «لَا يَحْتَمِلُهُ» شده و تحمل به «معرفت و اقرار» معنا شده است. البته در دسته روایاتی هم «لَا يُؤْمِنُ بِهِ» به جای «لَا يَحْتَمِلُهُ» نشسته که صدر آن روایات با «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» یا «إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» شروع شده است. بنابر این «لَا يُؤْمِنُ بِهِ» جانشین «لَا يَعْرِفُهُ وَ لَا يَقْرَأُ بِهِ» و «لَا يَحْتَمِلُهُ» در روایات قبلی شده و پذیرش، تحمل، «معرفت» و «اقرار» به «ایمان» تحویل یافته است. پس بحث ایمان و قبول مطرح است.

از روایت ششم تا دهم، صفاتی برای «امر» به غیر از «صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» ذکر کرده‌اند مثل: «مَسْتُورٌ مَقْنَعٌ بِالْمِيثَاقِ»، «سِرٌّ فِي سِرٍّ، وَ سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ، وَ سِرٌّ لَا يُفِيدُهُ إِلَّا سِرٌّ، وَ سِرٌّ عَلَى سِرٍّ، وَ سِرٌّ مَقْنَعٌ بِسِرٍّ»، «إِنَّ أَمْرَنَا هُوَ الْحَقُّ وَ حَقُّ الْحَقِّ وَ هُوَ الظَّاهِرُ وَ بَاطِنُ البَاطِنِ وَ هُوَ السِّرُّ وَ سِرُّ السِّرِّ وَ سِرُّ المُسْتَسِرِّ وَ سِرٌّ مَقْنَعٌ بِالسِّرِّ» و «لَيْسَ يَقْبُولُهُ فَقَطُّ وَ لَكِنَّهُ بِصِيَانَتِهِ وَ كِتْمَانِهِ عَنِ غَيْرِ أَهْلِهِ» که همه این‌ها صفات و خصوصیات ولایت ائمه: را بیان می‌کند و تفهیم و تبیین بیشتری از همان ولایتی است که در روایات دیگر بیان فرمودند و چنین تعبیری برای غیر از ولایت، ناصواب و غیرعاقلانه است. در روایت دهم یک شرط فعلی و آمادگی عملی برای پذیرش قلبی و معرفتی ذکر کرده‌اند و آن عبارت است از «ورع» که بالاتر از «تقوی» می‌باشد.

اما در روایت یازدهم و مشابه آن در روایت دوازدهم فرموده‌اند: «وَ اللَّهُ لَأَمْرُنَا أَبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ» تا تبیین کنند که پذیرش و ایمان به ولایت ائمه اطهار: بر همه افراد سخت نیست، بلکه با تبیینی که در روایات دیگر شده برای کافرین و مؤمنان ضعیف؛ یعنی کسانی که زمینه علمی (معرفتی) و عملی پذیرش

را در خود به وجود نیاورده‌اند سخت است. این روایت که در مورد ملاحم و فتن آخرالزمان و دوران حساس ظهور آخرین ذخیره خدا و منجی عالم بشریت است، صورت کامل آن چنین است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيَةَ. أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتُمَحَّصَنَّ حَتَّى يَقَالَ مَاتَ قَتِيلَ هَلَكَ بَأَى وَادٍ سَلَكَ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُونَ كَمَا تَكْفَى السُّنُّ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَابِعَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَىُّ مِنْ أَىٍّ قَالَ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَفَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَمْرُنَا أَبَيِّنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ». (كلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۳۶)؛ محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از محمد بن مساور، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق (ع) که می‌فرمود:

«بپرهیزید از بلند کردن آوازه آن حضرت (ع) (یعنی: در نزد مخالفان)؛ و به خدا سوگند که امام شما غائب خواهد شد سال‌های بسیار از این روزگار شما و خدا شما را امتحان خواهد کرد تا آن که گفته شود که: مرد، یا کشته شد، یا هلاک گردید و در کدام وادی سلوک کرد و در آمد؛ و هر آینه چشم‌های مؤمنان بر او اشک خواهد ریخت و شما دچار اضطراب خواهید شد؛ چنان که کشتی‌ها در هنگام موج‌های دریا مضطرب می‌شوند. پس نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه برطرف نشود) و او را تقویت نموده باشد، به چیزی که به آن دلش زنده شود از نزد خود و هر آینه دوازده علم بلند خواهد شد که مشتبه باشند و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضل می‌گوید که: پس من گریستم و گفتم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ حضرت نظر فرمود به آفتابی که در صفه داخل شده بود و فرمود که: «ای ابو عبدالله، این آفتاب را می‌بینی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «به خدا سوگند که امر ما از این آفتاب ظاهرتر است» (اردکانی، ۱۳۸۸، ۲: ۱۶۹).
که نقل‌های شبیه به آن در کتاب‌های دلائل الامامه، کمال الدین، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی و... آمده است.

در روایت سیزدهم که فرمودند: «إِنَّ أَمْرَنَا أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»، در صدد بیان این نکته هستند که ولایت اهل البیت: دارای مراتب و درجاتی است که اگر کسی درجات پایین آن را هم بپذیرد نباید از طرف دیگران مورد بغض و براءت قرار گیرد؛ همان کاری که خوارج نسبت به دیگران انجام می‌دادند و همین نکته در خطبه مورد بحث ما که در نهج البلاغه و صدر این مقاله آمده، بیان شده است. صورت کامل این روایت چنین است:

«جعفر بن محمد بن شریح، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرًا ۷ يَقُولُ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي قَوْمًا، فَقَالَ لَهُمْ: مَا لَكُمْ وَ لِلْبِرَاءَةِ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ؟ إِنَّمَا أَخَذْتُمْ أَخَذَ الْخَوَارِجِ، ضَيَّقُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ حَتَّى بَرِيَّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، إِنَّ أَمْرَنَا أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِذَا أَبْغَضْتَ الرَّجُلَ فَقَدْ بَرَّتَ مِنْهُ». (عده‌ای از علما، ۱۳۶۳: ۶۸)؛ جابر از امام جعفر صادق (ع) نقل می‌کند که می‌فرمودند: عده‌ای بر پدرم وارد شدند که پدرم به آن‌ها فرمود: چرا برخی از شما از بعضی دیگر برائت می‌جوئید؟ مؤاخذه شما مثل مؤاخذه خوارج است، چنان عرصه را بر خود تنگ گرفتند که برخی از بعضی دیگر برائت جستند! قطعاً امر ما از آن چه که بین آسمان‌ها و زمین است، وسیع‌تر می‌باشد. وقتی شما کسی را مبنغوض می‌دارید در واقع از او برائت جست‌ه‌اید.

ج) با محوریت «حدیث»

۱. «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ أَجْرَدُ ذُكْوَانٌ وَعَرُّ شَرِيفٌ كَرِيمٌ فَإِذَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ لَأَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ فَاحْتَمِلُوهُ وَ اِحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ تَحْتَمِلُوهُ وَ لَمْ تَطِيقُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّمَا الشَّقِيُّ الْهَالِكُ الَّذِي يَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا. ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْإِنكَارَ هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»؛ قطعاً حدیث ما دشوار، لطیف و باطراوت، نورانی دائمی، شریف و کریم است. وقتی از آن چیزی شنیدید که قلوب شما نسبت به آن پذیرش داشت و پذیرفت، حمد خداوند را نسبت به آن به‌جای آورید و اگر تحمل و طاقت نداشتید آن را به امامی که عالم و از آل محمد است بازگردانید؛ چون شقی هالک کسی است که می‌گوید: قسم به خدا این گونه نیست (منکر می‌شود). سپس فرمودند: ای جابر انکار این مقامات همان کفر به خداوند عظیم است (صفار قمی، ۱۴۰۴، ۱: ۲۲).

۲. «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ خَشِينٌ مَخْشُوشٌ فَأَنْبِذُوا إِلَى النَّاسِ نَبْذًا فَمَنْ عَرَفَ فَرِيدُوهُ وَ مَنْ أَنْكَرَ فَأَمْسِكُوا»؛ قطعاً حدیث ما دشوار و سخت است، کمی از آن را به مردم ارائه کنید پس کسی که قبول کرد، زیاد کنید و کسی که انکار کرد خودداری کنید (همان).

۳. «إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ثَقِيلٌ مُقْنَعٌ أَجْرَدُ ذُكْوَانٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ فَإِذَا قَامَ قَائِمًا نَطَقَ وَ صَدَّقَهُ الْقُرْآنُ»؛ قطعاً حدیث آل محمد دشوار، سنگین، پوشیده، حسن و دائماً نورانی است. قبول نمی‌کند مگر ملک مقرب، نبی مرسل، یا عبد مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده است یا قلب مجتمع. پس وقتی قائم ما قیام کند نطق می‌کند و او را قرآن تصدیق می‌کند (همان).

۴. «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا عَرَفَتْ قُلُوبُكُمْ فَخُدُّوهُ، وَ مَا أَنْكَرَتْ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا»؛ قطعاً حدیث ما دشوار است ایمان به آن نمی‌آورد مگر

ملک مقرب، نبی مرسل، یا عبد مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده است. پس آن چه قلب شما معرفت داشت، بگیریید و آن چه را نآشنا بود به ما برگردانید (عده‌ای از علماء، ۱۳۶۳: ۶۸).

۵. «حَدِيثًا صَعْبًا مُسْتَصْعَبًا. قَالَ قُلْتُ فَسَّرَ لِي جَعَلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: ذُكْوَانُ ذِكِّي أَبَدًا، قَالَ أَجْرَدُ قَالَ طَرِيٌّ أَبَدًا، قُلْتُ مَقْنَعٌ قَالَ مَسْتَوْرٌ»؛ حدیث ما دشوار است. راوی گفت: برایم تفسیر کنید فدایت شوم. فرمودند: دائماً نورانی می‌کند خلق را، باطراوت و حسن است و پوشیده و مستور است (صفار قمی، ۱۴۰۴، ۱: ۳۲).

۶ «فَإِنَّ حَدِيثَنَا حَدِيثٌ هَيُّوبٌ ذَعُورٌ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّكَ تَحْتَمِلُهُ فَارْتَبِئْنَا وَإِنَّا وَالسَّلَامُ»؛ قطعاً حدیث ما حدیثی است با هیبت، ترسان، بیمناک و ترسنده (کنایه از ظرافت و دقت). چنانچه دیدی تحمل آن را داری به‌ما خبر بده (همان، ۱: ۲۳).

۷. «إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ. قُلْتُ: فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ قَالَ نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ»؛ قطعاً برخی احادیث ما را تحمل نمی‌کند مگر ملک مقرب، نبی مرسل، یا عبد مؤمن. گفتیم: چه کسی آن را تحمل می‌کند؟ فرمودند: ما (صفار قمی، ۱۴۰۴، ۱: ۲۳).



معنای برخی عبارات مورد نیاز

مراد از «صعب» نقیض ذلول است؛ چنانچه وقتی گفته می‌شود: صَعِبَ الشَّيْءُ، یعنی صار صعباً شاقاً (مجمع البحرین). از امام باقر(ع) نقل شده که فرمودند: صعب آن چیزی است که سواری نمی‌دهد و مستصعب چیزی است که وقتی دیده می‌شود از آن فرار می‌شود و این کنایه از سختی فهم و ادراک و قبول بعضی از معارف و مقامات ایشان است (مجلسی، ۲: ۱۹۴، حکمت ۳۹). «مستصعب» نیز در معنای فعلی خود، اگر لازم استعمال شود به معنای صعب شدن و غیر قابل تحمل یافتن شیئی است (اقرب الموارد؛ المصباح المنیر) اما در معنای اسمی، به هر آن چه که غیرقابل تحمل باشد گویند که در نتیجه همان معنای صعب را افاده می‌کند (العین) و در بعضی منابع، آن را مبالغه از صعب دانسته‌اند. در نتیجه ذکر این دو واژه در روایات تأکید و مبالغه در مطلب را می‌رساند؛ اما عده‌ای دیگر صعب را آن چه فی‌نفسه غیرقابل تحمل است گفته و مستصعب را آن چه مردم آن را غیرقابل تحمل می‌شمارند ذکر کرده‌اند (مجلسی، مرءاة العقول، ۱۹۴، ح ۳۹).

«خش مخشوش»: خشاش به کسر، چیزی است که از چوب در استخوان بینی شتر می‌کنند تا او را رام کنند، پس به چنین بعیری، مخشوش گویند. این وصف هم برای صعوبت و سختی است که برای انقیاد آن احتیاج به خشاش است. «ذکوان و ذکی»: الذکاء به معنای التوقد و التهاب است که دائماً خلق را نورانی می‌کند. «اجرد»: کسی که بر بدنش مویی نیست و چنین موجودی «طریّ حَسَن» است که استعاره از طراوت و حُسن است (مجلسی، ۳: ۱۴۰۳، ۲: ۱۹۲). در نص دیگری از ابی‌جعفر(ع)، ذکوان نورافشانی مؤمنین و اجرد، چیزی است که از اطراف مجرد است و این قول خداوند است که فرمودند: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»؛ یعنی خدا نیکوترین حدیث و سخن را فرستاد که نیکوترین حدیث، حدیث ماست و احدی از مخلوقات تحمل کامل و تمام آنرا ندارد (مجلسی، ۳: ۱۴۰۳، ۲: ۱۹۴).

نظرات شارحان حدیث

کسانی که به شرح این روایت و روایات هم مضمون با آن پرداخته‌اند، مطالب گوناگونی را بیان کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را به سه گروه تقسیم کرد.

۱. مقصود این است که سخنان معصومان و روایات ایشان، مراتب معنایی مختلف و بالایی دارند که فهم و درک معنای واقعی آن مشکل و دشوار است و معنای واقعی این احادیث را جز این سه دسته از مردم نمی‌توانند درک کنند لذا فهم معنای کلام آن‌ها برای هر فردی ممکن نخواهد بود. در نتیجه، وجود بطون معنایی متعدّد را برای کلمات معصومان استنتاج کرده‌اند؛ همان‌گونه که آیات قرآن دارای بطون مختلف است (مؤمن گیلانی، بی‌تا، ۲: ۱۵؛ مجلسی، بی‌تا، ۴: ۳۱۳).

۲. مقصود، روایاتی است که فضایل و کمالات حضرات معصومان را بیان می‌کنند؛ زیرا بسیاری از این کمالات به‌گونه‌ای است که توده مردم از قبول کردن آن عاجزند لذا وجود این کمالات برای ائمه را جز این سه دسته قبول نمی‌کنند (مجلسی، بی تا، ۳: ۹۸).

۳. مقصود، ولایت معصومان است بدین معنا که تحمل ولایت امامان، برای مردم، مشکل و سخت است و جز سه گروه که ذکر شد، کسی نمی‌تواند آن را تحمل کند (فیض، ۱۴۰۶، ۳: ۶۴۵؛ مازندرانی، ۱۴۳۲، ۷: ۴-۲؛ خوش‌فر، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

بازخوانی مجدد روایت نهج البلاغه

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

«لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحِجَّةِ فِي الْأَرْضِ، فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحِجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ. «إِنَّ أَمْرَنَا، صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا تَعِيَ حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ»؛ هجرت بر کسی تحقق پیدا نکند جز به شناسائی حجت در روی زمین، بلکه هر کس حجت خدا را شناخت و به او اقرار و اعتراف کرد، مهاجر است و کسی که خبر حجت (خدا) به او رسیده و گوش او نامش را شنیده و آن را در دل نگه داشته، نباید از ضعفا به حساب آورد و یا ناتوانش نامید. معرفت و شناسایی ما، کاری است بسیار صعب و مستصعب که پذیرای آن نیست جز مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد و نگه دارنده احادیث ما نیست مگر سینه‌ها و خرده‌هایی که امانت‌پذیر و پابرجایند.

از تقابل «حجت» با «امر» و «وعاها قلبه» و «لا یتحمله» می‌فهمیم امر همان حجت خدا و ولایت ایشان و عدم تحمل همان عدم پذیرش است. در نتیجه، روشن است که در این روایت، سخنی درباره بیان معارفی که خارج از فهم توده مردم باشد و در مورد فضایل حضرات نیز نباشد، نیست؛ زیرا در این صورت عبارت «ان امرنا، صعب مستصعب» ارتباطی به معرفت حجت و قبول جایگاه وی ندارد، در حالی که این جمله نقش علت را برای جمله ما قبل ایفا می‌کند.

در تأیید این مطلب، روایت بصائر الدرجات است که همین عبارت با قید «علی الکافر و لا یقرّ بأمرنا»

وارد شده است:

قال أبو جعفر (ع): «إِنَّ أَمْرَنَا، صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ عَلَى الْكَافِرِ، لَا يَقْرَبُ أَمْرَنَا إِلَّا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ مَلِكٌ مَقْرَبٌ أَوْ

عَبْدٌ مَوْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ (صفار قمی، ۱۴۰۴: ۲۷).

در این روایت، سخن از اقرار به امر است، نه فهم کلام و احادیث معصومین. اگر مقصود، فهم کلام باشد، دیگر بین کافر و غیرکافر فرقی نمی‌بود و حضرت نباید کلام خود را مقید به «علی الکافر» می‌فرمود؛ زیرا چه بسا غیر کفار نیز بعضی از کلام حضرات را نفهمند. اما آن چه فرق حقیقی بین کفار و

غیرکفّار است، اقرار به ولایت ائمه و وجود کمالات و فضایل برای ایشان است و همین معنا از قید «علی الکافر» مستفاد می‌شود (خوش‌فر، ۱۳۸۸: ۱۱۶) که روایات دیگر مؤید این مطلب است مثل دسته روایاتی که فرموده‌اند این سه گروه نباید به غیر هم‌کیش خویش که آن احادیث را قبول نمی‌کنند، مطالب این چنینی را بگویند؛ مانند روایت زیر:

عن أبی عبدالله (ع) قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا «إِنَّ أَمْرَنَا، صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ (صفار قمی، ۱۴۰۴: ۲۶) امام صادق (ع) فرمود: با مردم با آن چه می‌دانند معاشرت کنید و آن‌ها را در آن چه قبول نمی‌کنند رها کنید و باری را به گردن خود و ما قرار ندهید؛ چرا که همانا امر ما، صعب و مستصعب است و آن را جز ملک مقرب و نبی فرستاده شده و مؤمنی که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد، قبول نمی‌کند.

مصادیق صعب و مستصعب در روایات

در بعضی از روایات، مصادیقی از احادیث صعب و مستصعب ذکر شده‌اند که توجه به خصوصیات این مصادیق می‌تواند به فهم صحیح این دو عبارت را کمک کند:

عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ۷ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَيْهِ آيَةَ الْخُمُسِ، فَقَالَ: مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا. ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهُ، لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَرْزَاقَهُمْ بِخُمُسَةٍ دَرَاهِمٍ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِدًا وَ أَكَلُوا أَرْبَعَةَ أَجْلَاءَ. ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مِنْ حَدِيثِنَا، صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ لَا يَصْبِرُ عَلَيْهِ إِلَّا مُتَمَتِّحِنٌ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ»؛ (صفار قمی: ۲۹).

عمران بن موسی گوید که آیه خمس را بر امام موسی کاظم (ع) خواندم. حضرت فرمود: آن چه برای خداست، مخصوص رسول اوست و آن چه برای رسول اوست، مخصوص ماست. سپس فرمود: به خدا قسم، خدا بر مؤمنان آسان کرده است که خمس روزیشان را برای پروردگارشان قرار دهند و بقیه را خود استفاده کنند. سپس فرمود: این از سخنان صعب و مستصعب ماست که عمل به آن و صبر بر آن نمی‌کند مگر کسی که قلب او برای ایمان، امتحان شده باشد.

در این جا حضرت می‌فرماید: «هذا من حديثنا صعب مستصعب، لا يعمل به و لا يصبر عليه الا ممتحن قلبه للإيمان». از این عبارت روشن می‌شود که مصداق حدیث صعب و مستصعب، غیرقابل فهم و مشکل الفهم بودن آن نیست؛ زیرا که فهم این که خمس اموال برای حضرات است، برای همگان بسیار قابل فهم است، بلکه قبول کردن چنین مقام و جایگاهی برای معصومان است که برای همگان قابل تحمل نیست و فقط افرادی که از لحاظ ایمان دارای قلبی ممتحن باشند، آن را می‌پذیرند و به این دستور عمل می‌کنند. در نتیجه، این روایت مؤیدی برای گروه دوم از شارحان است (خوش‌فر، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

مورد دیگر روایتی است که در تفسیر فرات کوفی (ص ۵۵) آمده که به دلیل طولانی بودن، خلاصه آن ذکر می‌شود.

اصبغ بن نباته، همین حدیث صعب و مستصعب را از امیرالمؤمنین (ع) می‌شنود و به میثم می‌رساند و میثم نیز به نزد حضرت می‌آید و از ایشان در مورد آن می‌پرسد. بعد حضرت برای توضیح حرف خویش مثال‌هایی را به‌عنوان موارد صعب و مستصعب که هر کسی قابلیت تحمل آن را ندارد، بیان می‌کند که فهم هیچ کدام از آن‌ها مشکل نیست و غموضی در آن‌ها نیست، بلکه قبول کردن آن‌ها مشکل است. مثلاً قضیه خلیفه‌ی الهی حضرت آدم برای ملائک، از این موارد دانسته شده است، در حالی که ملائک در فهم کلام خداوند و عملی که می‌خواهد انجام دهد، مشکلی نداشتند، بلکه قبول کردن چنین مطلبی برای ایشان دشوار بود و یا به قضیه «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در روز غدیر خم اشاره می‌کند که واضح است فهم این عبارت، مشکل نیست، بلکه قبول ولایت حضرت برای مردم دشوار بوده است (همان: ۱۲۱).

نمونه سوم روایتی است که مشتمل بر عبارت «ان علم العلماء، صعب مستصعب» می‌باشد:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۷ قَالَ: ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ۷ فَقَالَ: وَاللَّهِ، لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ، لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ۶ بَيْنَهُمَا، فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ؟ «إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ، صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ». فَقَالَ: وَإِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ، لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ، فَلِذَلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ (كلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۰۱)؛ امام صادق (ع) فرمود: روزی نزد علی بن حسین (ع)، از تقیه یاد شد، فرمودند: به خدا، اگر ابوذر آن چه را در دل سلمان بود می‌دانست، او را می‌کشت با این که رسول خدا (ص) آن دو را با هم برادر کرده بود. پس درباره مردم دیگر چه گمانی می‌برید؟ به‌راستی، علم علماء، دشوار و سخت است، تحمل آن را ندارد جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است. پس فرمود: همانا سلمان، از علما است، چون مردی است از خاندان ما و از این رو، او را در ردیف علما یاد کردم.

در این روایت نیز صحبت از نفهمیدن نیست، بلکه حتی اگر ابوذر بفهمد که در درون سلمان چیست، باز او را تکفیر می‌کند و این به‌خاطر این است که سلمان مقاماتی و کمالاتی دارد که ابوذر در قبول کردن آن‌ها دچار مشکل است و حتی فقره آخر روایت که می‌گوید: «انما صار سلمان من العلماء لانه امرؤ مئا اهل البيت فلذلك نسبه الى العلماء» بیان‌گر ارتباط معنایی این روایات با روایات احادیث صعب مستصعب است؛ زیرا حضرات، سلمان را در ردیف خود جای داده‌اند و لذا به جای عبارت «ان علم العلماء صعب مستصعب» می‌توان «ان حدیث سلمان، صعب مستصعب» قرار داد و معنا کرد (همان: ۱۲۴).

نتیجه‌گیری

بررسی گزاره «ان امرنا صعب و مستصعب» و تطور دلالتی آن از منظر معناشناسی در دوران دویست ساله حضور ائمه اطهار(ع) (از زمان امیرمؤمنان(ع) تا زمان امام صادق(ع)) و سیر معنایی مندرج در مجموع کلمات معصومین که در بررسی‌های مفهومی و مصداقی انجام گرفت، این حقیقت را بیان می‌کند که مراد اصلی (مراد جدی متکلم) از این روایات، بحث ولایت و حجت بودن ایشان بر خلائق و اقرار به کمالات و فضایل و جایگاهی است که خداوند برای آن‌ها قرار داده است. تأیید این مطلب دسته روایاتی است که فرموده‌اند این سه دسته که مخاطب این روایات هستند، نباید به غیر هم‌کیش خویش که آمادگی پذیرش ولایت را ندارند، این مطب و مراتب آنرا بگویند. نکته‌ای که در مورد دو معنای دوم و سوم، یعنی ولایت، مقامات و کمالات حضرات، باید بیان کرد این که معنای دوم، مصداق اتم و اکمل معنای سوم است؛ زیرا ولایت حضرات، بالاترین مصداق مقامات و کمالات آنهاست. لذا می‌توان گفت که تمامی روایات حدیث صعب و مستصعب، معنای سوم را مد نظر دارند و در آن روایاتی هم که ولایت بخصوص ذکر شده است، از باب بیان مصداق اتم و اکمل است و این دو معنا، با هم منافاتی نخواهند داشت.

در ادبیات نهج‌البلاغه و لسان ائمه اطهار(ع)، ولایت امری است تشکیکی که در هر حدیثی، بر مرتبه‌ای از مراتب ولایت ائمه اطهار(ع)، متناسب با اقتضاء زمانی و فهم مخاطب اطلاق شده است. و به‌عنوان نمونه مصادیقی برای ولایت‌پذیری شیعیان و اعمال ولایت توسط ائمه اطهار(ع)، ذکر شده است که در متن مقاله بیان شد.

جدا از تعریف لغوی و اصطلاحی لغویین و علمای اعلام(ره) که برای این جمله نورانی و مفردات آن بیان کرده‌اند، ائمه اطهار(ع)، به شکل بسیار زیبا، فنی و متقن، متناسب با فهم مخاطبین و شرایط زندگی آنها، حقیقتی واحد را بیان کرده‌اند که همان ولایت ایشان و مراتب آن است.

همچنین پس از بررسی و تحلیل جامع این حدیث حضرت در نهج‌البلاغه، طی یک میدان معناشناختی که با مجموعه احادیث دیگر ائمه اطهار(ع)، به‌عنوان یک کل واحد، رابطه «امر»، «حدیث» و... «صعب»، «مستصعب» و... با هم‌نشین‌های آن، جانشین‌ها و متقابلات این مطلب آشکار شد که در واقع ولایت ائمه اطهار(ع)، حقیقتی است که طرح اولیه آن بسیار مشکل و تبیین ابعاد و مراتب آن، بیان مفهوم و ذکر مصادیق ولایت‌پذیری و... مشکل‌تر است؛ زیرا مردمی که بزرگی سن و سال، قومیت، مال و عشیره و... برای آن‌ها مانوس است، شکستن این قواعد جاهلی برای آنها بسی دشوار می‌نماید. این واژه کلیدی «ولایت» که جانشین‌های دیگری دارد از واژه‌های کلیدی مقابل جاهلیت است که در میدان وسیع معناشناختی جاهلیتی که در قرآن و ابعاد وسیع‌تر آن در نهج‌البلاغه مطرح است، قابل معناشدن می‌باشد.

منابع

- ابن‌ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبّه‌الله (۶۵۶ ق) (۱۴۰۴ ق)، شرح نهج‌البلاغه، محقق ابراهیم، محمد ابوالفضل ۱۰ جلدی، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، قم.
- ابن‌ابی‌زینب، نعمانی، محمد بن ابراهیم (وفات ۳۶۰ ق) (۱۳۹۷ ق)، الغیبه، مصحح: غفاری، علی‌اکبر، چاپ اول، تهران: نشر صدوق.
- ابن بابویه، علی بن‌الحسین (۱۴۰۴ ق)، الإمامة و التبصرة من الحیره، مدرسه امام مهدی، چاپ اول، قم.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ ق)، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، چاپ دوم، مصحح: غفاری، علی‌اکبر، اسلامیه، تهران.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲)، خصال، مصحح: غفاری، ۲ جلدی، قم: نشر جامعه مدرسین.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ ق) معانی الأخبار، مصحح غفاری، یک جلدی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۵۸۸ ق) (۱۳۷۹ ق)، مناقب آل‌ابی‌طالب، ۴ جلدی، قم: ناشر علامه، چاپ اول.
- اردکانی، محمد علی (۱۳۸۸)، تحفه‌الاولیاء (ترجمه اصول کافیه)، قم: چاپ اول.
- آمدی تمیمی، عبدالواحد بن محمد (۵۵۰ ق) (۱۴۱۰ ق)، غرر الحکم و درر الکلم، محقق رجائی، قم: دار الکتاب الإسلامی.
- انصاری، محمد علی (۱۳۷۶) ترجمه نهج‌البلاغه، قم: منشورات نوین.
- ایزتسو، توشیهیکو (۱۳۶۱)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۹)، درس‌نامه معناشناسی، تهران: دانشگاه امام صادق.
- حمیری، عبد الله بن جعفر (۱۴۱۳ ق)، قرب الإسناد، قم: چاپ اول.
- خوش‌فر، محسن (۱۳۸۸)، «معناشناسی روایات صعب و مستصعب»، حدیث اندیشه. شماره هشتم و نهم.
- دشتی، محمد (۱۳۶۸)، روش‌های تحقیق در اسناد و مدارک نهج‌البلاغه، قم: نشر امام علی، چاپ اول.
- رضی، سید محمد (۱۴۱۴ ق)، نهج‌البلاغه، قم: مؤسسه نهج‌البلاغه.
- صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، محقق و مصحح: کوچه باغی، قم: مکتب آیه الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
- صفوی، کورش (۱۳۷۷)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰)، إعلام‌الوری بأعلام‌الهدی، چاپ سوم، تهران: انتشارات اسلامیه.
- طبری‌املی، عمادالدین‌ابی‌جعفر محمد بن‌ابی‌لقاسم (۱۳۸۳)، بشاره‌المصطفی لشیعۀ المرتضی، چاپ دوم، مکتب حیدریه نجف.
- عده‌ای از علماء (۱۳۶۳)، الأصول الستۀ عشر، دار شبستری، قم: چاپ اول.

- علوی، محمد بن علی بن الحسین (۱۴۲۸ ق)، المناقب معروف به کتاب العتیق، محقق و مصحح: موسوی بروجردی، حسین، قم: ناشر دلیل ما، چاپ اول.
- فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۵)، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ۲ جلدی، قم: انتشارات رضی، چاپ اول.
- فرات بن ابراهیم (۱۴۱۰ ق)، تفسیر فرات کوفی، محقق و مصحح کاظم، محمد، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۰۶ ق)، الوافی، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین.
- راوندی قطب‌الدین، سعید بن هبة الله (۱۴۰۹ ق)، الخرائج و الجرائح، ۳ جلدی، قم: نشر مؤسسه امام مهدی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق)، کافی (ط-الإسلامیة)، تهران: چاپ چهارم.
- مازندرانی، محمد صالح (۱۳۴۲)، شرح الکافی؛ الاصول و الروضه، اسلامیه، تهران.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (بی تا)، مرآة العقول، بی جا.
- مختار عمر، احمد (۱۳۸۵)، معاشناسی، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مؤمن گیلانی، محمد بن محمد، رفیع‌الدین (بی تا)، الذریعه الی حافظ الشریعه، قم: دارالحدیث.
- نوری طبرسی، میرزا حسین (۱۳۲۰)، نفس الرحمن فی فضائل سلمان، تصحیح جواد قیومی جزه‌ای اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۱ - ۱۳۶۹ ش، مؤسسه آفاق.
- هاشمی، سیدهاشم (۱۴۲۲ ق)، حوار مع فضل الله حول الزهد (س)، چاپ دوم، قم: دار الهدی.